

کتاب مفتاح حیات

کتاب مفتاح حیات تصنیف اراویخان امیر خسرو

طبع خدا واقع چون قندیل میر محمد سعید خان البرزی

تالیف میرزا علی خاں خارل سرخسی خان

وَنَادَاهُ مُوسَىٰ لِلْمُهَاجِرِ
قُلْ مَا أَنْتَ بِحَاجَةٍ إِلَيْنَا
إِنَّا نَنْهَاكُمْ عَنِ الْفَحْشَاءِ
الَّذِي كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
وَإِنَّا نَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ
مَا أَنْتُمْ بِهِ بِغَافِرٍ

مکتبه ایلخانی مینه کنند و مکتب و مکتب دوچرخه ایلخانی
کوچک و زیریک نکت با عالمی بر طرف افتاده و لاره سریع شد
قتل بسم رنگر و دیده با پله پایان آراه و درود راز
مقداری برای تسلیم حست کشیده گذاشت

ووصولِ نفنا وسدِ درهایان دشت جاهن بک
بلدانِ حضول معاشران فی باز و محاجان
لی آرزوی محبت کنا کش که صد جهان کناه بکیدم
د خوششان و عقیخطا آمرز که هر ساعت

برقی محیت و بحور مه باشان کاران بید
اسان زرل فرا موش و سین هنگاران
از چون شکوه لب خاموش تیاس پستان
حرمان آمل و سنج عیشان شکر خضر

لهم إنا نسألك لذاتك أسماءً مديدةً رايمٍ يُسرّتنا
وامدِنْ عَزْوَمِي وارزقْنِي ازْرَافَتْ يَاكَرْ
هَنْ ان رَا مِسْدَه مِسْتَ كَرْ كَاهِي اَمِيدْ

مکالمہ

مہاراچیعہ عدیہ زندگانی

مکالمہ ایک اپنے بھائی کے ساتھ
خوبیں کرنے والے اور میرے
لئے بھائی کو دیکھنے کا
مکالمہ اسی تھا۔

که درین نزچه
لطف بہانه
عذرخواه
آمرجانب ای
جهنم و معن

بذرین معر
بیکفه: دلخواه

حال نیز تکرار از اتفاقات
در پیاره زدن علیه باشند و این
دلایل است که اینجا مانند این
و دیگر میان میانی هایی در

سرمهنگفت
ملک نزدیک جلاد
در گذرنم و بگزید
ایین پوزشک
ماصی این -

ت افس و میخون
ت تقصیر است این
پشم محبت کن
ستر بستان ندر سرمه
و هم نیاز
و هم عفون را بیند

لشیخ نعمت‌الله عیاری از علمای شیعه
سیاهان شنیده و مولیٰ عصره در
فیضان و شوکه و خوشحالان
که همچنان که بینی خود را
که همچنان که بینی خود را

ت افسه و بیکاره
ت تقصیر است این
چشم رحمت کنا
در این زمان مختف است مر
ستر بستان ند سرمه
و حی نیاز
ده عفون شاید
آنکه در این میان
آنکه بپرسیم که از این خود را کن
آنکه بخواهد
آنکه بخواهد

و مثمن از نشسته هارم تقلیل چشم کرد
و چند قسم همه و سیان هنست
نموده هر شسته عقد و گروه جویس هم
سندی کرد پیش از بینند و هم
بمعنی خیال و مقام پایان زدن هم پیش
کار بینند و از درجه سیان وطناب
ست پیش از همه شرطی خیال و ترکیب چشم کرد
برین چون گرد و یا از پر از هم طور را کاغذ
ست از درجه همچند و دفعه کسی که همچند
حیثیت گات و فراغت داشته بخوبی همچنان که میگذرد
اپنی فرمی که کارهای کارهای داشت و از غیر آن کیمی
و از این حیثیت کیمی خود را به مردم خیلی کند
را گویند پیش از همه کار و درین کنیت
و متفقانه اندعتان نیز نام و لواز
بیشتر بعده طبع و شوق است و در حقیقت
غایی دارد از این ام که از این سوابق این همه
وستیجیو چک و خلاص ایقان که قدر اینها
از خیال ازاد ای باز از همین چیزی که همچند
خیال اشان نیکنده را از این خواسته کرد
هر چند و داده کاران این ایقان شرکه ای کرد

با خانه هنرخوش خوش تلقی غیر اعیان
و آن دیدار است از نو و اندوه داشت که شادو
شیر و قریب شیمیان اینجا نمایم و مکمل کاخ
این هنرخوش را که در این کاخ حضور بود
در زده اند و پیش تقدیم این خوش قیمت
کسکل زدن عصمه اسراز از این مشترکه نزدیک
این قیمت که نیز گفت پیش قدمی میدارد
این کار خواسته داشت از کارهای از نزد
رسانیدن سببی بخوبی و نهاده و نجات
ماشکنی همچنان برای خاصه برگزانت میگردید
دانه هسته ای از گران این لوش ای ای ای
معنی شنید و این بعد مادر را زیارت کرد
و پیچا ترکیم ای ای ای ای ای ای ای
اعیان هسته و میشان پرید و درین
این دیدار حمایت کرد و عذرخواهی کرد و درین
این موسمه شنیده و همچنان نیز باشد

لر زیری سرطانی صورت پیش از آن کشته
و با داده بجهز سازار مشکی برداشت آمد و پس از
ذوقی شکارچی خود را زندگان نمایند و در در
میان میانهای این راه میگذرد و در هر چندی
معنی توان و رفاه معمون خواهد شد از این
مشکوک قدر راه را که بکوش آنچه باشد
آنها شکارچی در راه بازگشتن خود کشته
میگذرند و میگذرند که این راه را که بکوش آنچه باشد
آنها میگذرند یا این راه را که بکوش آنچه باشد
و از همه راه معموب است که همان راه را که بکوش آنچه باشد
بگذرانند و از آن راه معموب است که همان راه را که بکوش آنچه باشد
پس از این راه معموب است که همان راه را که بکوش آنچه باشد
پس از این راه معموب است که همان راه را که بکوش آنچه باشد
پس از این راه معموب است که همان راه را که بکوش آنچه باشد

فرق از سچه مالا مال ارادت بر زمین نشسته اند که بجهد
بر زمین ساده بلطف قدم پیشانی کردیده با او آمی جود
نیاز پاشی پروانه ده را و با یک سخن چنان نه
بفرق بچیره زمین می راید رسمه موی احوال آشفته
و ماغی و پر رشیان حاضری خود که مائید رفعت آن زیده زمین
محاج شرح نمیست بخلاف کوششان آن سر حلقة بجایها
وزیرین که این دامی نماید فاصد قطه زمین سکبکه و
اشک که از قظر روا و قطب زمین بفرق زمین
کرد و مید و ایستاد عطر با که چون نیم عنبر سعی
نمیگیرد اخن منشای جان را مسطه سکر از آن فرز
مشکلها که صفا فنه مشکل صد ختنی که بزرگتر شد که وید
میگردند بفرق کوشش که اند داده ناکامی و آبلپایان و شست

لی آرامی که ازان بازگرد طایع برگرد و فرق از پیش
بعد بوزیری از زمین نیزه از زمین نیزه از زمین نیزه از زمین
میگردند و ایستاد عطر با که چون نیم عنبر سعی
نمیگیرد اخن منشای جان را مسطه سکر از آن فرز
مشکلها که صفا فنه مشکل صد ختنی که بزرگتر شد که وید
میگردند بفرق کوشش که اند داده ناکامی و آبلپایان و شست

۱۵
که ایستاد عطر با که چون نیم عنبر سعی
نمیگیرد اخن منشای جان را مسطه سکر از آن فرز
مشکلها که صفا فنه مشکل صد ختنی که بزرگتر شد که وید
میگردند بفرق کوشش که اند داده ناکامی و آبلپایان و شست

که ایستاد عطر با که چون نیم عنبر سعی
نمیگیرد اخن منشای جان را مسطه سکر از آن فرز
مشکلها که صفا فنه مشکل صد ختنی که بزرگتر شد که وید
میگردند بفرق کوشش که اند داده ناکامی و آبلپایان و شست

که ایستاد عطر با که چون نیم عنبر سعی
نمیگیرد اخن منشای جان را مسطه سکر از آن فرز
مشکلها که صفا فنه مشکل صد ختنی که بزرگتر شد که وید
میگردند بفرق کوشش که اند داده ناکامی و آبلپایان و شست

که ایستاد عطر با که چون نیم عنبر سعی
نمیگیرد اخن منشای جان را مسطه سکر از آن فرز
مشکلها که صفا فنه مشکل صد ختنی که بزرگتر شد که وید
میگردند بفرق کوشش که اند داده ناکامی و آبلپایان و شست

که ایستاد عطر با که چون نیم عنبر سعی
نمیگیرد اخن منشای جان را مسطه سکر از آن فرز
مشکلها که صفا فنه مشکل صد ختنی که بزرگتر شد که وید
میگردند بفرق کوشش که اند داده ناکامی و آبلپایان و شست

که ایستاد عطر با که چون نیم عنبر سعی
نمیگیرد اخن منشای جان را مسطه سکر از آن فرز
مشکلها که صفا فنه مشکل صد ختنی که بزرگتر شد که وید
میگردند بفرق کوشش که اند داده ناکامی و آبلپایان و شست

که ایستاد عطر با که چون نیم عنبر سعی
نمیگیرد اخن منشای جان را مسطه سکر از آن فرز
مشکلها که صفا فنه مشکل صد ختنی که بزرگتر شد که وید
میگردند بفرق کوشش که اند داده ناکامی و آبلپایان و شست

که ایستاد عطر با که چون نیم عنبر سعی
نمیگیرد اخن منشای جان را مسطه سکر از آن فرز
مشکلها که صفا فنه مشکل صد ختنی که بزرگتر شد که وید
میگردند بفرق کوشش که اند داده ناکامی و آبلپایان و شست

بهم غور شدن مشتقة خانه بعدها
مرا فیض نه و کارهای متفقی نزد حضرت
خان را کش نموده کار باقی خواسته
پس از کش خوب خان را به همی زیر آورد
چنان زندگانی شدیه ای که شدیده دینی
شد حضرت تهمه غوشی معمول خان را

وکایل ایضاً برآید که برب خود
اعظیار خود نگاهه کو اوندکه جهادش
جذبی اختر مرق شیخ ولی علیستون تانی د
فامین میان سوچه اند اوندی و قریب که
دیسان ایشاندا پیش همین هاست زن
که در روزه نموده علاقه ای باشند
که آنها را نهاده نمکند و در قدر

لردن و بیدانوں کی شکنین ہو گئی سمعت
دوق و میون عمارتیں اسی دوچھینے
درست بہتیں نہ ہو تو امداد
مزبورون مخفی شناسی کی تھیں
تہ بیتلہ، اولیہ، مرفت خدا
دوسرا شہریتیں دو کرمانی چیز لے چکیں

شاستی بر رشته های علمی و تحقیقی فن اموزی
مهدوونگردانی کارخانه های صنعتی و تحقیقی
و خودرو اتومبیل خواه پیش از آنکه معرفت
سید علی حسن زاده باشد این دانشگاه
پیشنهاد نموده استاد ارشاد چشم خوبی
مهدوونگردانی را در سال ۱۳۷۰ در چون شناس
آنچه می خواسته ام را در این دانشگاه

عکس پرچمی را در
نحوه ایجاد می کنند

فرق بیست و دو آنچه که قدر تکنده
است ای چشم پرور شدن
موی سرخ چون رام قصیل مرغ
سود امیداند یکین مو فریخت
بچشم بله بیت بود و ندارد عذر شدن
میزدند همچو از این شدن و داشتن
فرمودند

غزجگیم که این دو بیت در ستایش او
واقع مگر دین قطعه بفرقش موی
ددم هوسندا نه ازوتاشک فرق
اماچندا نه فراوان موشکا فی کردشان
نهاده فندق نازک فی میانه فی فی چه میگویم
ازوتاشک که سیاه کم بهاست فرقه است
دوا را بشک نسبت دادن خطا که مشک

شیرازی

اوچه بیشتر و دوستی بیشتر
و ذوقی ایجاد می شود از این
جهات دلیل این است که در رسانا
ای عضله های اندامی این این
نموده باشند تا بتوانند نیاز
گذاشتن خود را در محدوده
کمترین ممکن می کنند تا بتوانند
کلینیکی این عمل را برای
آنچه می خواهند انجام دهند
اینکه کارهایی که بسیار
بسیار سخت و خسته کننده
باشند را انجام دهند

این از این جملات است که می‌گویند: «میراث این دارایی را که در این دنیا
کسب نکردند و در آن دنیا نداشتند، در آن دنیا نمی‌گذرانند و در آن دنیا
نمی‌گذرانند و در آن دنیا نمی‌گذرانند».

مانده و پچون خوارزیم طور کر سباجایی کرد و مائمه
حرف نازه رق خاک بر فرق رخیمه نما آن شنبه قمارته
اطف از زندگانی که آتش خان سورت نکد از شمع و اسما

در گرفته بدانگونه همچو یادآش بمان تذکر میان این پیکن
شوشکده سرمه عجیب که از کثرت ضعف ناتوانی تام است و در حقیقت

پیون موکریه و قشم جا که بجز بود درست بزم سبزه و ایشام
کش او که به مرغه و قیری باشند را پیشکش است و همکار ایشام
سینا را نیز میگیرد و آنها همچنان شام خوش برگزار میکنند

بوجبر و ساره و هوس بان پمپ سرین همچو ملاس است ای ابد طرابزون
ماجرای بعد از آن خانه نیکنند و زیارت کنند که شرست تسا فی نیکشای
آن دارند و این خانه نیکشای را در اینجا میگیرند و این خانه نیکشای
آن دارند و این خانه نیکشای را در اینجا میگیرند و این خانه نیکشای
آن دارند و این خانه نیکشای را در اینجا میگیرند و این خانه نیکشای
آن دارند و این خانه نیکشای را در اینجا میگیرند و این خانه نیکشای

بیست که تحویل مکان برگشتم

آب از سرمه که بسته شده طباخی

بر سرمه خود خود غرق شدم بین

بسته شد و بسته شد و بسته شد

پرسید و نه کتابه از شرح مکان بچون

ارزش نداشت و نه کتابه از شرح مکان بچون

مشتهر تجربه نهاده و مستحبه داد

خانی آنها تو بگشته و دوقطب

در سخن مودت از بیان اینکه باید

دسته های اینها باید خوب باشد

و محبوب باشند اینها محبوب باشند

بنجان مشغول بسرمه از جمله سعادت

بستانی شو شو شم را که طلبید و دارست

خوش نهاده ای سعادتی مشغول می شد

یعنی وقت شیوه ای عالم خاله بسیار

شوق طبلایی مشغول بگردش بقصه

می ارم هر یک رشته مشغول بسیار

اطلاق و خجل و ای طلاق خود بگاشد

پیش از من و کجا در تعریف این

عدم دزد کافی سرمهون از شرمند

از سفره اند جای این عالم ای طلاق پرسید

در سرمه کافی ای طلاق پرسید که چون عذر

کو رخاست و گذشت و خود بخا می غر

اوی ای طلاق شرک غدار خدمت بین

کجا هر سه هدیه ای ای هر دو شرمند

نمایند و بین این دو شرمند ای طلاق

دیده مردان از کشت اشکله ای طلاق

و دیده هست و دیده ای طلاق بیعی رست

کرده یعنی بی او شد و خود قدم

شدن روشنی بگشته که وحیده و ازین

ای طلاق خود بسیار شد و خود شد

ای سبب سه معاصل نیست فرازه و فراز

ماق و خود میرهاد سیز زیان شدند و

هرست در لطف و کشانی شدند

یعنی بی او خارج بود و خشیست

بسیاری بینکشند شرخ غریب ای طلاق

نمایند و بین این دو شرمند و دیگر خشندند

و دیگر خشندند و بین ای طلاق شفان حد

آنها که بین این دو شرمند و دیگر خشندند

بین شرمند و دیگر خشندند و دیگر خشندند

بی خانسر

مکالمہ

نیشنل سینما

ز جان سر از دوچار

طلاساز سجاد و آن

بازگشتن

خیال

میرا و جان

و فرق سرطان

مکتبہ سیاست

فَقِيمَةٌ - رَّبِيعٌ

گرفتار

جاتی نہ فدا فرق

گردشگری ایران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

نیشنل

نور

1

۱۰

یازد

لطفی از نویسنده‌های ایرانی است که در سال ۱۳۰۷ میلادی در تهران متولد شد و در سال ۱۳۶۵ میلادی در آن شهر درگذشت. او از افرادی بود که در زمینهٔ ادبیات فارسی و ادبیات عرب فعالیت نموده و در ادب اسلامی و ادب ایرانی متأثر بود. از آثار او می‌توان به کتاب «بستان ایران»، «بستان عرب»، «بستان اسلام» و «بستان اسلامی» اشاره کرد.

ذن شو غرمنکی فرخ خجالت صورت
مرت خوش بکار از پیش خود و مرت
مینشونه بخوبی از نش خجالت از نش از نش
و پیش شاهد ای پیش با چون گل پیش چه
فرخ خجالت از پیش با چون گل پیش چه
پیش خجالت از پیش با چون گل پیش چه
داشت از هشت ساعتی اصلح جار
امروز بچیلین غلظتی هم ازان تیلین باشد
قر کرسپه را بی همی بجهی ماسار کار
شانک دست عالم و منصون بی عشر
بیلهاد رخت تجھیز مردمی شش بچیلین
دارنده مرد بجهیز اسلام ای
محبت ای ایاندشا نستچاره
دو سر بر سر زناره مرا و ایچکول
تحفیت کیچ بکاره کرده بسته همینک
دار عشقی خدا شو رزبات مدی
عشقیت خواه کرد و در عشقی خدا ره
اعچه ایل جان خواهد و قدری خواهد
بهرمن زده و سریز زده ای باسیانه
و هسته کچد میخان هر ایان کی سناکه
و اگرچوین میخان وال ایان کی سناکه
ست ایاندیشیده سپاهی ای چند شنیده
شانک کند که زدن ای چند کردی
بلکاره ای عشقی خدا شو خدا شو خیلی
سرخان ای بند و خواه ترک از عشقی
چنانچه بخواه که مرت خفت مینه بخون
ای ایل میزد خدایه خانه زده سرمه و رو
نموده بخونه و دعوه کی با خانه زده
شاده دیده بخونه ای او و غایت ایان میزد
و دست خونک دی خانه خانه زده کاره زد
این ایل کا کل غایت ای ای همانست شد
عشق درون پیش کار ای ای ای میزد
چنانچه دی خانه زده ای ای ای زد
چارچی پیش چیز ای ای ای زد
محبت ای ایکش ای ای ای زد
ساخته ای پیش ای ای ای زد
بیکرست ای ای ای ای ای زد
کشی ای ای ای ای ای زد

ذن شو غرمنکی فرخ خجالت صورت
مرت خوش بکار از پیش خود و مرت
مینشونه بخوبی از نش خجالت از نش از نش
و پیش شاهد ای پیش با چون گل پیش چه
فرخ خجالت از پیش با چون گل پیش چه
پیش خجالت از پیش با چون گل پیش چه
داشت از هشت ساعتی اصلح جار
امروز بچیلین غلظتی هم ازان تیلین باشد
قر کرسپه را بی همی بجهی ماسار کار
شانک دست عالم و منصون بی عشر
بیلهاد رخت تجھیز مردمی شش بچیلین
دارنده مرد بجهیز اسلام ای
محبت ای ایاندشا نستچاره
دو سر بر سر زناره مرا و ایچکول
تحفیت کیچ بکاره کرده بسته همینک
دار عشقی خدا شو رزبات مدی
عشقیت خواه کرد و در عشقی خدا ره
اعچه ایل جان خواهد و قدری خواهد
بهرمن زده و سریز زده ای باسیانه
و هسته کچد میخان هر ایان کی سناکه
و اگرچوین میخان وال ایان کی سناکه
ست ایاندیشیده سپاهی ای چند شنیده
شانک کند که زدن ای چند کردی
بلکاره ای عشقی خدا شو خدا شو خیلی
سرخان ای بند و خواه ترک از عشقی
چنانچه بخواه که مرت خفت مینه بخون
ای ایل میزد خدایه خانه زده سرمه و رو
نموده بخونه و دعوه کی با خانه زده
شاده دیده بخونه ای او و غایت ایان میزد
و دست خونک دی خانه خانه زده کاره زد
این ایل کا کل غایت ای ای همانست شد
عشق درون پیش کار ای ای ای میزد
چنانچه دی خانه زده ای ای ای زد
چارچی پیش چیز ای ای ای زد
محبت ای ایکش ای ای ای زد
ساخته ای پیش ای ای ای زد
بیکرست ای ای ای ای ای زد
کشی ای ای ای ای ای زد

دست کار و زیارات در حوزه اقتصادی و سیاسی کوچک است. هم‌زمان با

می باشد و اینکه باید در این مورد از این دو نظریه از آنها که در اینجا مذکور شده است، از نظریه اول استفاده کرد.

فَلَمَّا جَاءَهُنَّا لَرَنْجِيْلَهْمَانْ مُعَذَّبَهْمَانْ بَلَدْهْمَانْ

کم خیلات بر عذر شهربیجا و خون افتاد

النَّعَالُ بِرَجْبِينٍ خَدَّ مَتَكَادِ سَرِّ خَدَّ مَتَهٌ

لشونی میخواهد که این است که از اینجا شروع شود

الْمَلَكُ لِغَنَّفٍ سَرِّهِ إِنَّمَا دَرْشَمَشَ

برن اوس دس بس و سه شیوه
و ترخ شد رمظلو می‌آلف بر تن شیده

پیش از افغانستان تهدید و مامنیان از نجات

وَنَذِكَرْ بَعْدَهُ مِنْ قَصْنَوْ حَمَلْ تَهْرَأْعَ صَمِيمَتْ

وَنَفَرَ وَنَفَرَ وَنَفَرَ وَنَفَرَ وَنَفَرَ وَنَفَرَ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُوا أَنْ يُخْلَدُوا فِي الْأَرْضِ
وَمَا يَرْجُوا مِنْ حُكْمٍ وَمَا يَرْجُوا مِنْ نَعِيْشَةٍ

حصت زکان عبارت بر حدا می باشد و میتواند از
نوبت متعاقب خارج کرد از ناشی طلاق
و ملات اینچند جلس و داده و درست
القاع حاجت به بیان فرازهای بعد

میرزا نیز میگفت: «این کسی نیست که بتواند این را بخواهد».

وچکانی از میانه هایی که در آنها نموداری از ریاست اند که پایه ای دارند

نرگل، خالکار، کوت، غاجاج، یانز

بیوگرافی افغانستان نام کتابی است که در سال ۱۹۷۰ میلادی ترجمه شده و در ایران منتشر شده است.

مجلہ گنیداں داع بدل سوختہ اش

وزیر شرمن مظلومی الف بزن شدید

۱۱۱- اسلام کا راغ بنت - ۱۹۷۶ء - شمشیر

لهم سلام على بشرى سعيدة صفت فنونها ممتازة

سین کو به اشک در آستانه سر باز جان خود عرق مه آهی داشت حسنه
بر عین پسرد و حم که هر دوستی ای ای

انفعال بحسبین خدمتکار سر خدمتے
لعل افسوس میں نہ کسز

نیز پیش از برخید رسمی بیجات خون افتاده و میتواند علیه فراغت
نمود. این اتفاق در اینجا نیز ممکن است باشد.

لهم إني أنت عاليٌ لا ينطلي على عينك أحدٌ من خلقك إلَّا في يديك ملائكةٌ وملائكةٌ ملائكةٌ
أنت ربنا رب العالمين ربنا رب العالمين

چندی اسرا میگردید و باید این روزاتی را در خانه
بودن نمیگذرد و باید کارهای خانه را بپرسد



**THIS EBOOK IS DOWNLOADED FROM
SHAAHISHAYARI.COM**

**LARGEST COLLECTION OF URDU
SHERS, GHAZALS, NAZMS AND EBOOKS.**

۱۰۷- اگر می شوی عطاء اما زرگار کسی را که در آنی می گذرد و می خواهد
که از این میانی بخوبی استفاده نماید، باید از این میانی برخوردار باشند

کهستقاچه فساست اما مجلس فرست نیاز طلب
در که بر جایت آغوش علیز است از مطلوب جاست و زاد
از ورق این محبت که سان خرق صد حب شانی بشعور زد
از نگاهید ایشی به عالی تیری فرق تا قدم دور بین اعضا
که هنگاه آمیر شمس عن عشق بحال رسید و سی دویان جان

جانان فرق نتوانکنید اگر زیاده بزین بسیار سجد و برخواست
های سر در میشند تا رسیدیع جسم و صدر عین پنهان شد کاروای
کاروان رسانی کردند که سعادت خود را در آن داشتند و همچنان
که همچنان که سعادت خود را در آن داشتند و همچنان که همچنان
که همچنان که سعادت خود را در آن داشتند و همچنان که همچنان
که همچنان که سعادت خود را در آن داشتند و همچنان که همچنان

او ب نیز شد رسید او هر چنین برق سر بر می زد و آن را
آشنازان آواره کان می پایا شنید پوسته سایه پنهان منی
که ب این می خورد و می خورد و می خورد و می خورد

ستگان حلقه ام خوش شن آرام خوی سه
کهار مدهش روی و زویی را کارش خانه نهاد
اقبال آقا اورون طاقت او بدل راه افغان
رذالت جو و مکرس زل مینی خوار و هجدا
نویسگار سهی و نزدیکی می خوشی
خوبیست اقبال اک از خارل ایل پسر
کالی شویست طایع معاپرا از ایل ایل
شده و خوبی داری زنده درست آن
نمایی خای خانی خانه نهاد خانی من شتو پوش
قایی هم عقدن دخترش و قت ترقی داد
وقاب است و از زنی دلت و اقبال
عیشی فرج قایی همان اشکانی
کارهه بجهان کشش کشش سیار مر رفته
فاندر معنی خشت میدهند انتجه عین فرن
یعنی اس که کناره همچو صادر از میخت
حصول بسیار گلخان و خداست مر و کنجه
ایخایی چوت تو رس امری دیافت بران
فرزانه همی شدند قدرت می خانست شتری
افزوی و زیبایی خوش می شدند شوک همچو
طایع و خت لیکه است و طلوع که عیج
بینی چک دندند نو راضی هری فرد
دوشانی تی شوکش می خوازد فرد
نیزه خوی هر دیر قدر خانه بروان خون
ایغ ایچان وقت سید و خمام خیست
که انسان که دیگر بمحبت امیران
سینه تغیره داد و سینه سوزی می خانی
که میاد چشم خی از اسد و حلال اگر
اسهان و شمن عیش می شاطر است
که نیزه ایچان بروان خدمت و بجا و سی
که خانه خی سینه سوزی می خاند و
این کمال مبانی مسلاحت داشت و خشی
هدو و راه چشم بود و رکور دعا و د
عقده دخونت سیده و دوان سیم
او قت و نیکت : قباره و نکی سیم
روان قدر داد یعنی رشد و عشق
کیون یاری و سدری دیست حالی از شده
لایخ و دسری دل زدست چند شده
با هشت بار آنست بکیم

کهار مدهش روی و زویی را کارش خانه نهاد
اقبال آقا اورون طاقت او بدل راه افغان
رذالت جو و مکرس زل مینی خوار و هجدا
نویسگار سهی و نزدیکی می خوشی
خوبیست اقبال اک از خارل ایل پسر
کالی شویست طایع معاپرا از ایل ایل
شده و خوبی داری زنده درست آن
نمایی خای خانی خانه نهاد خانی من شتو پوش
قایی هم عقدن دخترش و قت ترقی داد
وقاب است و از زنی دلت و اقبال
عیشی فرج قایی همان اشکانی
کارهه بجهان کشش کشش سیار مر رفته
فاندر معنی خشت میدهند انتجه عین فرن
یعنی اس که کناره همچو صادر از میخت
حصول بسیار گلخان و خداست مر و کنجه
ایخایی چوت تو رس امری دیافت بران
فرزانه همی شدند قدرت می خانست شتری
افزوی و زیبایی خوش می شدند شوک همچو
طایع و خت لیکه است و طلوع که عیج
بینی چک دندند نو راضی هری فرد
دوشانی تی شوکش می خوازد فرد
نیزه خوی هر دیر قدر خانه بروان خون
ایغ ایچان وقت سید و خمام خیست
که انسان که دیگر بمحبت امیران
سینه تغیره داد و سینه سوزی می خانی
که میاد چشم خی از اسد و حلال اگر
اسهان و شمن عیش می شاطر است
که نیزه ایچان بروان خدمت و بجا و سی
که خانه خی سینه سوزی می خاند و
این کمال مبانی مسلاحت داشت و خشی
هدو و راه چشم بود و رکور دعا و د
عقده دخونت سیده و دوان سیم
او قت و نیکت : قباره و نکی سیم
روان قدر داد یعنی رشد و عشق
کیون یاری و سدری دیست حالی از شده
لایخ و دسری دل زدست چند شده
با هشت بار آنست بکیم

لایخ و دسری دل زدست چند شده
با هشت بار آنست بکیم

طاعون چنانکه بروان رخسار بر رفاقت خود
ای بکمال شوق و غریب ترین شاهس
هر کو و هر گونه یک رکار داشت شجاع جلال شفیع
آغاز شدم از قرآن قرآن را در نهادست کرد
از آن کتاب میخواستم شوام و حمال شرس
لطفی نایاب شدند اما پیش از آن
میتوانستند از این میانه باشند
لطفی نایاب شدند اما پیش از آن
میتوانستند از این میانه باشند

از اینجا که از دریا زمی خواست که از دریا خود ادار
دست چشم نداشته باشد و میگفتند که این دو اتفاق را
نمیتوانند از هم جدا کردند و این دو اتفاق را میتوانند
با هم ترتیب داشتند و این دو اتفاق را میتوانند با هم
نیز ترتیب داشتند و این دو اتفاق را میتوانند با هم
نیز جدا کردند و این دو اتفاق را میتوانند با هم
نیز جدا کردند و این دو اتفاق را میتوانند با هم

آرایشگاه از دیگر زمی خواست پیش از هنودار
اقبال چهارمین مکفر-لبیل داریان

میخانه لقسا سرس نازک مراج
فرسح زنگ رنگین انتلاط از

لند و پشت کریے طابع حنار

پر فرخنہ پروانہ کردا رہے تا باز
کوئی سماں مگر داران رشمند نہ کر سکے

برگزیدن سمع خود را می خواهیم
بسیار از دیرین هنر کارهای

بیان این روزگاری همچنان سرگزیدن افغانستان
اجسام که به احسان کل افغانستان

شیخ و جان بکام دل نمیبلان

حسن آن دوسرے خیالِ بلوں
کر کے افتادا و عشماً

رے کے افتسادہ و عنق را
آشوب گستربی

سکه خوش بختی و موفقیت داشته باشید

جذبی و ملکی و ملکی

لعله ينفعكم في تعلم لغة العبرية، ولذلك أتتكم بكتاباتي التي تتناول مفاهيم وآراء في العبرانية واللغات الميتولوجية، وأنا أتمنى أن تجدوا في كتاباتي ملهماتكم في دراستها.

و در اول آن خلیل حسن این پیرا نیز مدعی
شده که عالی سر این جمهوری روزخانه ای
بوده است چنانکه حدود ۲۰ هیئت گفتگو
اینچنانچه با حسنه ای این روزخانه
اچنچ قاعده است چند من در گرسز

در این قویت بسیار نزد میانمایید بجهت شرایط
برنی خیرخواه کا سند فرازه را به پیشام نداشت
نهست متشویچ حق کن و داشته باشد خاطر خواه
همت بکاشت چه کا سند که بخواهی از اینها
قطعه است که فیض ظریف آنی باشد و خود را متصد
چنان تپر و سرت که در عالم داشت
زدن سنا فافت و افتی چه کل و دست چون خواهی
غیر میگویی که میخواهی از اینها متصد شریعه خواهی
و سرت داشت و از شرق هم خوب و دشمن کن دن
میروند و آنچه خواهی از این نوادرش خواهد داشت
ما من متصد نواد خشنی خواهی شد و باید شکم
قاصد سببی سر زار از دن و همچنان که از
بنده کرد و این رفع علمی ادی او از راست
یعنی قاصد را از حصول - ست پیغام ندا
شده و رسیده مصالح شد و در همه این
که چندین روزه از خوده از مردم و دشمن
کشیده است این بجایی اکنون در فرانسه
برده و داشته باشیم هنداون اصل اخراج آن
که درین بریلک نمیخوبد این بیریخ شست
و گشوده و فتن و طلاق و اخراج را پیدا
نگذاشان باشندش رغایل گشته و در

لیمی کشند و هر چیزی
بپنهان نهاده اند و میگردند
که کسی از اینها را بخواهد
بسیار سخت باشد
با خیال اندیشیدن
آنها را بخواهد
از میان اینها
کسی از آنها را
نمیتواند بخواهد
نور الانو را یافته و تیکی حشمت داد
گردد کیستی
به پیغام کذاری خواستگاری متابد و نواد
نمایه بسیج حسن بر کمال از
آیی و شیخ
که در این از این فیض
نماه طبیعت
نماه طبیعت
شکوهش بینگردانیده عالم
منبه می بگرداند
دیده چناندیده با مثال مندان امکنیت مرده

اُخْرَى كَا زَلَّ لِكَمْبِيْكَمْبِيْ بَعْدَ حُورَ صُورَتْ رَسْمَهْ رَايَا
زَلَّ لِكَمْبِيْكَمْبِيْ بَعْدَ حُورَ صُورَتْ رَسْمَهْ رَايَا
لِكَمْبِيْكَمْبِيْ بَعْدَ حُورَ صُورَتْ رَسْمَهْ رَايَا

معنی حسن و گزند از مکالم شفته هم برود و الا
ظرفیت خوبیش گردیده بوده تا این ساده مکالمه حسن
از نکاح حبشهم داشت که باعث آمدنش حجت است
لیکن بعد تجربه اهل زرده بی تجویز شکوه
و نکفین پرسید که ای پریشان نظر حسرا
آندزه و فرسنده اات که بست زبان که گذارند

آنده و فرسنده ات کجیست زبان که گذارند
مقاصد بیانیست از کارافتاد و بخشش

معا صد بیان میست از کارگردان دو پیش
سخن کوکه او اکننده مطابق دیده
که

سچھ جنہیت کفتا رکھتے ہے کہ طے
سان و اشتر، یامسہ ہٹھنا شد نہ

سازمان داشت با هم هشتم شنبه سیزدهم

بہمن ۱۳۹۰

دیگر نہ کوئی پیغام نہ از
لے لیں گے میں زدن وہ
العنوان ملکہ امیر

لهم إني أستغفرك عن ذنب ما أرتكب في طلاقك
وأرجو أن تسامحني وتحل عذابي

وَنَعْلَمُ أَنَّهُ مُكَفَّرٌ بِالْأَكْبَارِ إِذَا
جَاءَهُ الْمُؤْمِنُونَ بِمَا لَمْ يُرِيكُ
لَهُمْ فَلَا يُنَزِّهُ عَنْهُ
أَنَّهُ كَانَ فِي الظُّلُمَاتِ
أَنَّهُ كَانَ فِي الظُّلُمَاتِ

وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنَاتُ وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنَاتُ

ل و در چنین عرض می خواست محتویت سخن
برگزید و فرسته پردازند همچنان
از انسا واده نادان مولی از اندیشیدن
بخار چشم ساده گونه شنید که بضم
اعلی و زافت عزیزی کامل و فرمیدند
و دید از اول پایا و داد خانه ای روزان
سردار نام آواره از ایستاده مکاران و
نقاشان بمان و از ترسند و معتبر
آن خواست و هشایی عالم و جهیت
و سهاب و سامان و پیوند طوق
نیز بتویند رئیسیور است و پر کاره
نفع مکریب تو ان خوندن غصه شنید
که سامان ساده و از احیا و در پر
بنی هرجیه سخن که وزیر بجز از این در
سرونه و دست را باطن سبده که ای
وزیریه منه و پایان حسنه که بپرس
از عوین کجا و پشه تا صد و سی بیان
سامان بود بیفت حال و میزان رئیسیور
آهاد ای رئیس خواست کاری هم امدو
را بپوششی مینهند فریاد کنیم که چا هم در
داستانه باستی میان خود رئیسیور
دادردن **ج** حیض رئیس و رئیسیور
حسنیکه رئیس کیان پیش کرد و رئیسیور
آنها از ای اصدار پرسیده ای رئیس ای ای
تقویت ای ای و قفسه نهاده توییت کیا طبق
محی چینی ای خجال ساده و پر کاری شنید
فهیمیکه باستی در یک خال باز ای ای
با استفنا خال و دیقی در صورت ساز
لطفی ای و در بالین سخن مینهند از است که
یخچین عقل و ریز است می بین این ای ای
قد مدرد باستخی عیش سین زین طای
ز و متعاقده بیانی ای ای می خشد و بد
بیکت و شکوه حسنه یاد یافته ای ای ای
ایک رفاقت ای ای می شنید که کرویه و کنفرز
نمیتوانست خود را پیش از اتفاقی باز ای ای
خون خود ریخته شاهزاده سازی ای ای ای
تم ای
که سرمه ای
که سرمه ای
می خون ای ای

و خود تشریک نموده و هر چند که برای تشریک اکنون از
سبک‌گلای بخطاطی می‌رسد مادر قاتل از این حادثه
آنقدر همچنان علیت دارد و استداره از همین دادخواه
هر کار را در این کاف عقیلی خواهار نموده که
جهود و پیروزی ای اکبر و حصال بتوانست
کسانی غیرشدنی از این

وَلِلْمُؤْمِنَاتِ أَنْ يَرْتَكِبْنَ مُنْعَالَاتٍ مُنْعَالَاتٍ كُلِّيَّةً
مُكْلَفَةً لِلْمُؤْمِنَاتِ وَلِلْمُؤْمِنَاتِ مُكْلَفَةً لِلْمُؤْمِنَاتِ

و دروازه نشادِ حکم و متصوّر بر روی عشق منظر

پنجم رله دکشن آواز کشند عشق اندیز افسون کار

راوکوش دمیده بحال خود من اند و استین صبر حسنه همین پنج

شیکپایی افسانه از دست بی طاقتی دست مذش آن وخت
دراخان خوش خود را در پیش از خود می بین

ک آرام از دشمن چون قرار خارگا لو دگان بھوایا

وصال یوسف جمال ولیان خاتمه و از گمان تایابی شد

دیدار و نهایت انتشار و صانعی پیراهن شاخته

گریخت ترازه شوشم رسماً اندار و آئینه ک مقت

بیت‌آور کرد و مد و دست امیدش بیواه از نیاز

بیانی برای دید و درست امید میس همچو داری هرگز را و نهایت اطمینان و تحقق دیدار

آنگان که دچار شدند از اینها می‌باشد و اینها را می‌توان از جمله آنها می‌دانند

اعار کرد و پس از میان پر میان را په میزد و مصل عالی فعال گذاشت

لر سایس اریلان رکت و چهار چاهه ارجمند دار عینون مصلح
آزادی از ایران شد

سازمان رودخانه از رودبار ایشان پس سوچیده بود و پیرزن کل این سازمان را در سال ۱۳۰۷ خورشیدی تأسیس کردند.

برای اینکه در میان اینها ممکن است کسی مبتلا شود، باید از آنها خودکشی نمایند.

ای رود
که از پارک ملی آندرانیک در استان لوری ارمنستان می‌گذرد.
پس از عبور از این رود، آن به رود ارس می‌پیوندد.

لایم است افغان آخرا می خواهد حد
و میان جهان بازی کنچی کمال ولی و
سینیش سردار اول در بستان از خان
بعضی اول بعضی کنچی کنچی کنچی کنچی
آقی سینیش بسته چند کنچی کنچی کنچی
مشد و بروان را چنانچه چنانچه عروسی
در کلستان پیغمبر کان مست کنای
عروسی شناخته این راکت ما ناید
تا اینکه شناسد این هاشم سرت سرت
و دوچه از
سته و مکرسن مکرسن مکرسن مکرسن
تارهای سرمه خود و نیز راکت ما ناید
در خوبی خود و پرسن خود شاه است بر
چهره مند و حی اند زم کنچی سند نکمال
در شرط شر و در ولاست و دیگر تهم
بود و بدان اتفاق و در زدن شان رسما
منشیش کنچی کنچی کنچی کنچی کنچی
مسلسیک ایل ماخت ای عرضی می
پیشان سخنور فروخت که ای ای ای
حال چیز سرمه هایین خوش کافیست م
بد را ای
و آنرا ای
من بخی شایعی کرد و در خود ای ای ای
خود و غیره ای ای ای ای ای ای ای ای
چا ای
که ای
برهت لایم ای ای ای ای ای ای ای ای ای
که ای
شاده ای
و دشی ای
خون مه مه مه مه مه مه مه مه مه
کشیده پسر ای ای ای ای ای ای ای ای
مه ای
و دشابت ای ای ای ای ای ای ای ای ای
پس ای خالی ای ای ای ای ای ای ای ای
پیشست ای ای ای ای ای ای ای ای ای
ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
پیشی ای ای ای ای ای ای ای ای ای
مروجده مه مه مه مه مه مه مه مه مه

لایم است افغان آخرا می خواهد حد
و میان جهان بازی کنچی کمال ولی و
سینیش سردار اول در بستان از خان
بعضی اول بعضی کنچی کنچی کنچی
آقی سینیش بسته چند کنچی کنچی
مشد و بروان را چنانچه چنانچه عروسی
در کلستان پیغمبر کان مست کنای
عروسی شناخته این راکت ما ناید
تا اینکه شناسد این هاشم سرت سرت
و دوچه از از از از از از از از از
سته و مکرسن مکرسن مکرسن مکرسن
تارهای سرمه خود و نیز راکت ما ناید
در خوبی خود و پرسن خود شاه است بر
چهره مند و حی اند زم کنچی سند نکمال
در شرط شر و در ولاست و دیگر تهم
بود و بدان اتفاق و در زدن شان رسما
منشیش کنچی کنچی کنچی کنچی
مسلسیک ایل ماخت ای عرضی می
پیشان سخنور فروخت که ای ای ای
حال چیز سرمه هایین خوش کافیست م
بد را ای ای ای ای ای ای ای ای ای
و آنرا ای ای ای ای ای ای ای ای ای
من بخی شایعی کرد و در خود ای ای ای
خود و غیره ای ای ای ای ای ای ای
چا ای ای ای ای ای ای ای ای ای
که ای ای ای ای ای ای ای ای ای
برهت لایم ای ای ای ای ای ای ای ای
که ای ای ای ای ای ای ای ای ای
شاده ای ای ای ای ای ای ای ای ای
و دشی ای ای ای ای ای ای ای ای ای
خون مه مه مه مه مه مه مه مه مه
کشیده پسر ای ای ای ای ای ای
مه ای ای ای ای ای ای ای ای ای
و دشابت ای ای ای ای ای ای ای ای ای
پس ای خالی ای ای ای ای ای ای ای
پیشست ای ای ای ای ای ای ای ای
ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
پیشی ای ای ای ای ای ای ای ای
مروجده مه مه مه مه مه مه مه مه مه

لر پر معلمی اینست که بادولی را پنجه
کشیده علیک نیز از دعا مبتلا کرد

که پیش از آن داشتند و نهایت
از خوشبختی اینها بود که پس از
کوچک مادر شناخته کردند و
همچنانکه اینها بدلیل
مشغله ای از پنهانی اند

وکس ای و زنگ ساند
میافت پر جان بخند

پرستگران ای خویی کار داشت
منجع بست که خود را مطلع در پرستگران نمایم چنان
نفع مطلع خود را بر سرت و مترقبه
خود را در سرای خواسته باشید
بشهید اکبر شاه استاد بنین آزادیش
علق ای احوال که نضیل میباشد چنان
خانی وی ای اخراج حسن روحیه لاریش
که ای جای خدمت ناشی خود را مطلع
نماید و در ساره کوشش نمایی ترکیز
نهایت همه و غیری علی چون گزیر و بیکار
بالا کسر ایام که ایشان را باشیان خواست
زیستی نمایند که ای احوال ایشان را در خود
حسن فدا کار ای اسماهی حسینیه کار در چاهه
رسخان تن کار دارد هست بتواند
رو و عوق غیری که هیارت بهش
برآید از جایی که در برج حسینیست
در رشی خار با خصوصیه پوشیده و از
عرق شرم کرد و پر از قدر و از بیجه
بست هر چند میشی که شنوند که زور
ششم ای ای ای زور خیز باره میشی که در میان
بهره و قدرت یار و مادر و پسر و مادر و پسر

که زیارت کرد و ششین مسیحی مرد را پیوی خلی بر
لر بگذاشت و پیره و حسن همچنین نشانه استهی
تفوق درست نهاد ایخ جاری می خود و می خوش
نه تنفس داشت و سه تا نجاشی از چهلین کوه نهاد
خطه دارد بندند و یوزجا همین طبقه ای شاهد
حشیخ است ناینین خود را در زمین است
له بیان خاطر سخی ایان کل رسایل را نیک است
فرادان خارج است و دل شکست مر
ایچین رنگین نیست صراز شکست نه طلاق
زیرین است که از زر و زر در دنیا یار نمیز
و میانی ایستاد و بخت و دکوش میکشد ای ای
در شک پاره میل در دهونه زمین ایز
کو شوخ و بخشیده رسایل ایز
کرو قاره حقوق خواهش مصالحت عیون فند
خون ای ایاک شنید که باره اعلیع کو شخ
سیده و ناترسیده ایقاه از زیبایی
این در باره کامل جهار و همیست مر
جهوت بدر که از این میان ایی بشنید خواه
لر بعد بجهوت طان سبب فرار و دوکاره
حقه و در میان خانه میشد ای حسن
خیلی ای بیشیده و ایان آنکه بدر جوف
و دشست مان زیستی ای پر کوکه بنشیده
ایش بیزان کو و دیگر کهنه تند که ای ای
سیطره میکنند بیانی ای ای بجهوت کسره
و از دست ای
کوش ای بندند و ای
که در کوش است بجز ای
مک تکه بخی فروزان روس ای ای ای ای ای ای ای ای
از خشم فشار ای
چه رعاه سیله و میکنند بیان ای ای ای ای ای ای
نیزه و دمکر طه ای
س همین ای
که خوشیده باشکه ای ای ای ای ای ای ای ای ای
که ای
خدا را بیان ای
نمایت ای
ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
بهمت که میباشد ای ای ای ای ای ای ای ای ای
و قید ای ای

بگذران خوش خواسته بود که این روزی همچنان می‌گذشت
لکن شرطی در آن روزی که از خانه خارج شد، می‌گفت
عکس غذاست اتی عروس خانه که
خانه ایشان در ساری از وحشی خانه است.
با خود این عکس را در پیش از خانه ایشان
برخورد نمی‌نمودند و می‌گفتند که این عکس
نیز می‌گذشتند و این روزی همچنان می‌گذشتند.

و میخواستم بخوبی بگویم که این مکان را میتوان بسیار خوبی در نظر گرفت و از آن میتوان استفاده کرد و این مکان را میتوان بسیار خوبی در نظر گرفت و از آن میتوان استفاده کرد.

بـهـقـتـنـهـادـهـ كـوـهـرـاـ آـبـرـتـيـ زـاهـجـشـيـ وـعـلـمـنـهـارـهـ نـهـزـرـهـ

آندخت و آن گوان بکار روان کالا روان آتش حسرت
ت - با لکه ای انسان گرد - عکس پنهانی از میرزا

بُون جاں میسن بھر و روز سو دس سو در رکار جو
در برق اکا شن کش خجالت کل کر دخت سفید نہ دا
پر بچنے پر بچنے پر بچنے پر بچنے پر بچنے پر

دکن ارش هر کاره بہا رل افغان میانی خود شنا پر لر سند از دل ۳۴

نهایت خیرخواست و آیا حیشید که زن برا کاشن کل شو
با از در جو حسراه تجلاه قدر نمی بود و تو اخیت آینه از فطرگرمی

ای هنگامی که نماینده ای از تابعیت گردید و متنی که پس از این خاطرخواهی می شد از اینجا آغاز می شد:

دوجه تابان سکشیده علیش ساق رنگین او من کل و مکناره دیده بود و بخوبی دیده بود

جامی را باده مکملون سر لازمیان چهار و از زیارت علیع کروه اگر
بینهایت اتفاق نداشته باشد سر خود را در میان داشته باشند

وأنت مني
ازدواجية
أي شخص
في الواقع
يتوالى
لهم
دليلاً
شمس

لهم إني أنت عدوه وآنت عدوه فاجعله عدوًّا لمن يبغضك
وأذلّه وآنت عدوه فاجعله عدوًّا لمن يبغضك
وأذلّه

هر آنچه سایر دوستی را می‌داند عده‌شان
حسن افی داده است از همین‌جا و کرمی خواهد
آش پیش از پیشنهاد که مرد از برادرانش
بشت و اخراجی خواهش نموده؟

کو کام احسان نداشتند کهون باید کنست
تسان شیبی آن تینه کاراکس میان خواران
حق خود را از این کتفچه کلاه اور زمه نمیتو
دینش را با این تیسبی عکس چهره از خوا
حق کاره جس همان سهیو در میان اکبریه
قیمتی الام ایشت کاخه قدر ساخته
نان و دوز قیمت شکرکن پشم اول نان بکه

و بود و نیز تر برخی را با شدید مغلن و آغاز پنجه
مرغان و درگاهات و سکنی است آمد و میزان دو
و خوش بر این این توأم را در غصیل از
یک بدین و اصطلاحی برای برهم میشوند
بلیش است که برگاه شاخه های میان این ایش و
بزرگ شدن و آغاز شدن فریخ کردن در زمان
مبارزه شناور و بیشتر از اینه برای حفظ اینه
دیگرهم دولت چشمی دارد و اولت و سلطان
نان را لامقز بودند و خوش بسیره و خوش بزیره
نهششان بودند و در عده ایشان را که
سداد برای شسته و سجده و سطمه و سرمه و سرمه
اصغرها و بتوونند اینها را در سرخ شتر فروزن

سکنی
تمدنی این باغ عکو سی سایه دارد
حقیر جایی نعم دارم و آن نیان پنجه
با سعادت بود سندباد همه نظر شدید چون
آرایشده اش ای از آدم اند اعترضید
جهان زار است که جهانی بگاشت ملی از زیر خود
معنوی غمگیری خود را در خود دارد
ساعت قرآن بعدین پوچه و بخشنده
اتخاذ و گذشت از انسان هند و هنری
در بنا... بنا و ساختمانها شفافیت
کوشش بخشستی و هفتاد و هشت این
یعنی مشق و حسره ای شرف انصاری همیش
و شفیده ای بود و بعد تخلیق ای اند

وَلَا مُنْهَى وَمَانِ دَاهْرٌ مُنْهَى لَهُ دُورٌ مُرْجِعٌ
كُوْرْمَنْدَهْ بِسِيرْ كُوْرْمَنْدَهْ شِنْ مَارْسَنْ إِرْمَنْ
بُوْدَهْ زَوْجَهْ شِنْ بَيْتَهْ كَالِهْ إِرْمَنْ
وَلَيْلَهْ كُوْرْمَنْدَهْ بِسِيرْ كُوْرْمَنْدَهْ كَوْرْمَنْ
نَوْرَهْ كَهْشِنْهْ كَهْشِنْهْ كَهْشِنْهْ كَهْشِنْهْ

بخت از جان شیمین شکر بر زیر گردیده و از شور
نهاده شدی مانند شکر یا آب میخنده که اخذت نفع بیشتر
را رونمایاد و از اتفاقاتی متفاوت یا میان آن میتوانست
کشیده و ساخت چون خشیم بدید از طرف زمین بکشید و درین
امداد از چون خدا و جان بجانان پرست و دن از لذلای تما
دارست رفع حمام و رفع عدهه عذر گفته باشد

قیامی خشم پیشیده عید قربان خیال شنیده بدل خسته جهش داشت
بگوسته هم و مصلح زخم جان در آشنه شنخ داده طف
عکا پس پسر عکا خون ایا شنبه شمشیر شد و دست چهار خود را
صید عذر فرموده و در اطراف زخم دیگر نیلک نمود و حرم
دلفکار سکان کرد و میان دلار و دلکشین نواری از قبر
مامه بران سکار گشک خسته آمد و ریا پادشاه جان
خواسته از این دلار و دلکشین را غرفه کند و خوش

一〇

تیسته را که این است
سیاره زرده خانه ای اسوز افراز است
و آنچه نمودی نهاده بگویند چون نیاز
میگذرد بر قله ای سرمه ای دل میگیرد
آن خون اندوده لایل خود را خوب خواهد گذاشت

هر چیزی که اخیرین شیخ عجزین گویند

شمارخ مشترق را رسیده بود و صفا

که شیشه بند شده بمن عجزین بر لور است

برگردان خود را شده است که ای ای خوشبخت

لایه فرد داشت خود خانش چه هست

در عزل چو ای کوکش سرمه جولا سود و درخت

تم سک سایابی که ای سپه است قان را با

برست خودم میگردند ای خال مشترق بز

طافت خود طبلی بر که ای خانه ای مردم تما

پسند است بعثت ای خانه ای خیل و پل

و دیگر ای سود ای ای ای خیل و پل

چکل خودی که ای خیل و پل

بکنی برس نانه بلی است ای که ای خیل و پل

پیش و بست خیان ای خیل و پل

و دل ای خیل و پل

قیام خودی ای خیل و پل

سیاه پشمی ای خیل و پل

تریسی ای خیل و پل

پارسیان شدیده ای خیل و پل

خوشی ای خیل و پل

طوفان ای خیل و پل

شکر ای خیل و پل

مجهوت عظمی بنت ای خیل و پل

ای خیل و پل

کیم عالم شده در خیل و پل

ای خیل و پل

تقریر زندگانی افراهموس در مکتبه
بهای خلیلی برای بیان معنی حیات خود شد
و سخاوت مصلحتی است که می‌داند توانایی
و امکان خود را در تقدیر کند لذتمنی از
ترنجان صفت بیان آنچه زبان می‌شود
تفصیل گردیده نیست بلطفاً مشخص نیان
بیان غذر گلیک تلقیه تعلیمات ایشان
افوع و پیدائین بگاه باشند فضیل
شروع فتو و فخر خود را خواهد کرد که از اینجا
دشت آسیده بیان خواهد کرد که از اینجا
که فیضان تغییرات را گزیند این منع
پیکان بیان بیان تغییرات آغاز شد
سیاهی کشی خوش ازستی است از این است
میتوانی عالم و خوبی را بخوبی و نیزی
و بدبخت چون روح طوفی محبت اگرچه بینیان
دو میوه ای اینها دارای همان چیزی هستند که
او را در زدن گزنشن خلاصه می‌نماید
او را در زدن گزنشن خلاصه می‌نماید
انزویل و بخوبی و بخوبی و بخوبی
حال جیسو درون تغییرات که ایجاد ایشان
مسیزی را به شوئم و دن بگیرن گزنشن
گزنشن هنوز و قدم زدن گلایش نهاده
از این میشنون که سیاهی کشی در این میانی
در عالم انسان میان ایشان میانی میزی او ایشان
کامک و دن بگیرن تغییرات که ایجاد ایشان
ترکت در عالم جیسو هم میخواهد و دشتم
جیسو این چیز را فرموده تغییرات که ایجاد ایشان
غایبات بالکسریست جایگزین زدن گزنشن
بهمان را پرسید که ایشان گزنشن ایشان
دست فشرن و معنوانی که ایشان گزنشن ایشان
نیز بیکی و بوکی برگزینی میخواهد در میانی
پرسی ۱۰۱ این ایشان را میگزیند جایگزین ایشان
تغییرات که ایجاد ایشان گزنشن ایشان
غایبات ایشان ایشان ایشان تغییرات که ایشان
اور ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
الجیسیت ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
آن گلکی که ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
و بین ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
نه است بیش از ایشان ایشان ایشان ایشان
بر ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

لر و میخانه هایی که در آنها
کارگاه هایی از این طبقه داشتند
و اینها بسیاری از این طبقه داشتند

لورز وریل کسانست تو را زناید
تچار و دو راه را که دید خان بجست و خم
بزم شرکت میشوند پیش از آن همچو از
خوبی و ساخت باشون شو شو شو
که خوب است و خوب نیست و خوب نیست و خوب

لیکن بینان رون
پنهانیم که تو هم
نمی‌توانی پنهان
کنیم اما نیز
آن را نمی‌توانیم
بگیریم و می‌توانیم
آن را بگیریم

بلطفه بسته و پشت هفت برگان مجمع بیر و دهان رسه
چشم زده میکند که نداشتن سکته از پیشی دلنشون
که این شرکه کجا نماید

و غیبت را هدست و هشتم میشانند و در مرتفع از
آن میگذرد و آنکه خنک آن میگذرد و سلسله ایشان

لما رأى سليمان بالوزم قيام بعده پردازمه و سلمه و سلمه
نیاز پسجود و از فکنه خم ساخته بعده عرض شست تقطیم
خیز سرتخته کشیده طور خوب کرد کار و نیاز

بجهود علمی و مهندسی روس می‌باشد که در این پژوهش
برترین تجربه از نظر رفتار آن و ردکاران این است که در سایر
آزمون‌ها از این دستگاه از نظر قدرتی کمتر از ۱۰٪
- از اظطراب زیاد آن است اما این اینست که در این دستگاه
که در این دستگاه از نظر قدرتی کمتر از ۱۰٪

الله يهرب عما لا يهمان **پست** هم روده سیمی رویه **پست**
عفتو عزمه سازادست و خواردشت تا فته سایش مهر
نیزه سبک شناخت کرد و آنرا کشید که شکنجه دهمان **پست**

بر پشت نیز یک فنا کی نیست که در آن اگر شدید پنهان شود
درینه های خارجی از زندگی از دست می روند.

چون راه غیره حال پیش بین نیست یک هزاره بعد میگذرد
حال زاده ای که در آن میگذرد از اینکه این را در آن میگذرد
باز نمیگذرد و این را در آن میگذرد از اینکه این را در آن میگذرد

وی را با خود
نمایم
بیشتر از شنیدن
آن مخصوصی که از
سخا و نظر
نماید
بلطفه حیرت
ص بواسطه این طبقه

ای و زیر کاخ می سهول بجهاد و
پنجم مژده دهن. پیغمبر روان آن عینواز رسید
خوبیت و درست باعشقون اکسته
که حضور کے غایبی برداشت شد از عینچا

د رخنوی زیارت دست همچنان خیرت
خرد و موقف ادب اینه موقف حاکم استاد
مرداد از مقام شاهی گاشتن از زندگانی در
شیراز

رسون و از خایت ایجاد و در عالم ایجاد
چنانکه شغفی است یعنی بودگر و از قدر
بزرگ شخواه شستشوی است که از این
نموده که کار ایجاد از خایت آغاز می شود

بجهی زن بگام مبارکه باشید و
حفظ ادب استاده سیاست خروجون شنید
الخ و آن عاشق کوشش ای شد شعله
از وزین بادشت خیر بگی ای ششت شاهزاده

برای میه مادر تا پیر خم خوش باخواهد
همی همچو خود خوش باشد تا پیر خوش باشید
پسند پنجه سرمه باشید خود خوش باشید

جز این سید میرزا مخدوم عزیز شاه
ریسیانی حاکم ساسانی است که در آن پیشنهاد
روست سفون تکه طور ورد یار او روزان
پاستان بخوبی قرن پسر ارشان است

پیمانه از سیاپی پیشی کشیده داد که از سیاپی نیست
دینی مشغوش است به عالم فرق و قوه اعظم
الخ خلطف بر اول چون که استسان الزکاف
جعفرت آقا در خانه خانه بانگ نمکزار

حکمت هر چهار جانشینی باشد، از
که پیدا از وکذار نمایه دارد و نفعی برای بیرونی
بسب ازان و هیچ گونه یعنی اسماں
مشترک از پیغمبر مرتضی به است.

دار و خوش خود ای هاش مهاری
محبت عشق سی خود داشت که
از شر محبت نماید اما آنها نمیتوانند
نمایند غافل شوند طرفین نشوند

بر تا فه هست هر راه حیش
کمین نهان شوده و هزار ر
این و پنجکه تری همچو عشق و کوش

میباشد این نتیجه تعداد خارجیان آن را زیست است که
خیلی مرا و دیگران بیدار می‌سازد. چند جزوی دو
سو از این انسان‌ها که در شرکت‌های کار و دادی
اسیدیده اند و این افراد ایشان را نسبتاً کم برداشت
لهم نیز نسبت درین فقرات شرکت‌های ایشان را نیز
آن سه کنونه نهاده است و همان‌جا است که این نظر را

نیز سرپرستی و رفته و فیض نام غلام جنید

پروزیر خان که حسن و شاعران افتخیر خارج
شده و سر تیز نام خواه آسکن سخت در گلزار

الف عالی مثل کویا و جو یا ای حارمه کان
آن معشوّه چنان سر تیزند که از بیشتر

سخت کندر زده اند هر آنست عناصر مدل
بمنش اینجا اسی از تفاصل بین آن معین و ق

ستفنا والا شکوه است هر طیبی خوب
بموده و مسکو و آن عشق و چنان در فنا

از دست پروردیوار حرم امیر خسروه چار در بوار

حزمت بر پیشی پایی بسته باهه و معاو
دیچویک سخته کلام بر دیده رفعت کرد

عنه بکسر الهمزة والياء
نفس خود را از لذت واللذت

این مسند چنان عسر خود را از
نمایم آشند که از محنت او دیگر رنج نداشته باشد

حُرمت بِرَبِّيْهِ مَوْلَاهِيْهِ ازْبَارِيْهِ
صَفْوَتُكَوْهَهُ اَنْجَهُ خَانِهِ بِرَكَنْبَرِيْهِ کَیْ تَعْدِيْسِکَلِ

حسن پاک حسنی رستمیه بیان
قیمت اتفاقاً و مرتضی حسن پاک معنویت

لقد سر بر زنور و مخفاست همایی
احبایار آب رسانی بفایز و نشت

وَدَرِ اسْطَلَاحٍ بَيْتِيْ هُوَ كَارِيْ تَابِ
أَزْمَ حَيَا وَشَرِمْ أَجْيَ جَهْدِ حَيَا

معنوق چندان عرق از رو شد
که جما نمی سرمه از زرد و خود

قد شئت رسم الخاتمة

لهم كاوا اي كي پشم مقصوصين حميدا
حب دار و که لپشت حجا ز ازان کي

لقویت سرت وار باب

این اتفاق می‌شود و می‌تواند باعث شکست شدن این اتحاد گشته باشد.

لهم انت السلام السلام السلام السلام السلام
لهم انت السلام السلام السلام السلام السلام

کرو خدا نخواست اور ای احصال شود
که بسیار ریشه شد که سیلیکات آن مانند نمایش
صفا و پیوند ایجاد نمایش کنکرین نباشد

ست زبان ملعون شدیما کی در مرکز ایالت و
پرخوازان خلیل ملعون شدیم تو و رازگشان پنهان
سرمه هواه بیانه خارج شد از پر فرقه ای
شایانی و مصلحت ای مساعدة خواهی فرموده است

جایزی و میتواند
بعاشق و بعضی سخن‌های فلسفه رفته باشد
صرف خارق‌العاده باقی نشود و چون قرآن
صحیح و مصطفی نظر رفته به قرآن می‌باشد

کاف صفت و ندان بر جگر افتشان که
بچشم از آن بیشتر است نزدین: فسوس کرد
که خسین مبارکه در شنبه بازافت کار عائشة را

دیدن میان سالهای پیش از آن
شنه آمود و مدان برگزشده است که
آنکه شنید که این بخوبی هستنند مان
جز افشه و دارد و نشیبه قطع شد

چندان و شکل غایر غونه نیکار خواهد
دو ریختش و حمال محبوب کاش برخواهد
افسر قاسم فدوی متنسته و کرد
نیز اینها که فراموش شده اند

میخ چهار و رسمی از طبقه سیم
از بین خود متفاوت شد و بخواهش
خانه خارجی داشت. آنیست و داد
تسته نیز خود شد و بخواهش داشت

فقط عید دیگر نهیمه محمد و فاطمه حضرت بودند
پشت پا خار مین خواستند که دون آیی عالی
ز فاطمehون غنیم متفقین فارس و خوار

تبیین مسائل را در حل نظریه سمت و نظر
خون محدث شیخ جوں کل مردہ اختیار
چراکہ زن و خود امّا خون خلک و

دیگر پروردگار نیست
ست بینا اشیان نزدیکی، از کرونا
نیز بیرون بدار و غصیده آینم تا
نهایت خود را متعهد کنم

د ه ب ر د ب س ن ه ر و د ه ت ج ب
خ ن د د ا د و ر ک ا ش ای س ج ا : ب ر ا ب ا
ح ن خ ا ب د ت ر ا ب س ب ج س ن : ت و ا ن ح ب د
ا ن : ت ا م ا و ق د ه ا ب ک د و ن : ا ت ک ا ش ب د

لیست چهارمین
بررسی مسیحیت
بدین سرمه

نیز کشندی کسما چکر زیرین شسته
چاندن و رو طاق داده که هر چند شیر
و آیینه خواهند بود و میخواستند آنها بجهت
گونه ای که ایام تهداد را درینجا
درینجا پنهان نمایند و پنهانی داشته باشند
که در طبله که برای کارهای پنهانی
گونه ای که ایام تهداد را درینجا
که در طبله که برای کارهای پنهانی
که در طبله که برای کارهای پنهانی

*
نَارِيَّةٍ يُجْزَى
لِلْجَاهِيِّينَ
فَنَكِيرٌ لِلْمُجْرِمِينَ
بِسْكَانٍ مُّبِينٍ
كَمْ بِهِ يَرْتَدُونَ وَيَرْتَدُونَ
مُهْمَشِّرِ وَيَهْمَشِّرِ
أَوْ إِنْجَرِيِّيِّيْنَ
أَزْنَادُوهُمْ بِهِمْ
بِالْأَخْرَاجِ

پا پر جانی میدان خانشوازند چایند و اگر هزار اهل هر رو
نه که نایم مکار که و کوده غار نقار را نکنوند و نیاز خواهند نداشت

پن میزد مه و برق و روزه مبارکه بر پروردگار خاکسازیست آن هشتاد و عین سخان نشوانته کرد ایده
چشم خود را باز کرد و بین دستان خود را بگشود

نمک لکمان نیزت که آیا پاران اشکس از سرگذشت نموده
آن هم تهاجم استیسا ران خواه بچرخ حیول جکبر و سرمه

سوندھ کشیدے برو پیش از یاران تو ای خمینی زکر
گانک مرشد مکان انفراداً نعم و شر میگدا
پیش ۲۵

حصار فارحن غم سخت جان پیغمبر میر غفاران مغلوب
پیغمبر شمشیر نیز پیغمبر اسلام که از خواصی قدرتمند است

سخنگشیده تهدید ناخدا را استخوان دار چونی خدیف شدند و از
پس از آن مذکور بسیار بزرگ شد و همچنان که صد هزار نفر از

مادہ اور طاہر کے برادر یا شے مکار میں غبار اور صراحتاً جیزیرہ و نہ سیارہ ہوئی اور خشم کشناہ پیدا گئی تو پست میں رانچھنے سے کم عمدہ بیان دیا گیا۔ میں غصہ کی وجہ سے بیان کرنے کا ارادہ نہیں تھا۔

س. جویا پم
بان نزدیکی فن تحریر نهنج را فرموده بفرمایش

مشتقات آن را در اینجا می‌نماییم. باز هم از این نظر می‌توانیم بگوییم که این مجموعه از مفاهیم و مفکری که در آن مذکور شده‌اند، می‌توانند در اینجا مذکور شوند. اما این مجموعه از مفاهیم و مفکری که در آن مذکور شده‌اند، می‌توانند در اینجا مذکور شوند.



**THIS EBOOK IS DOWNLOADED FROM
SHAAHISHAYARI.COM**

**LARGEST COLLECTION OF URDU
SHERS, GHAZALS, NAZMS AND EBOOKS.**

چشم کوچک شده ایم که در آرزوی پر بر زندگی
در ناسا سفر کارام ای از خود گرفتیم و
بیننا فوارز روحی مسال مخصوص پر میگشت
له دهد کنی از زر و وقتانی هر چیز را و از قدر
دایمی بست که باید این روزت منیمی بیاید
دارم بکر و خیلی منی فوی ای ای هر فرع
و خود را بخواهید آن کاره را که یکی بگشتم زدن
یعنی وزیرست قبول صورت مردا را بخواه
آنسن بیان نظرمن جلد و دهی خاصیت گفت
خطب علی باز جوانان به اصحابیت گفت
مهابیت باز از خسارت خاد علی الاطلاق
مزدو و مرسوم مسند ام مسندنا و مارس مردانه
و وصل مسند عروزی که اقامم با این
پشت و در میان این امثال صفت
و غایی مشوق حلقان کفند اختیار
نمی بین تتصدق بکسر آن را سبقتی گشت
نه خیزی کارون کرد که زدن و بیمه زدن
در سنجاق روحی بست که ای تمازی ای کن
آن قاب جهانی سبزی ای ای ای ای ای ای ای
رشت در کرو آن بر راست صفا خیزط
شمعایی ای
ملقبیم چهایی ای هم راسیا و فرق یاده
می شود ای ای

لکن از آن دیر نیست و باید این نیز مطلع شود که این نویسندگان از این میان
قدرت خوبی دارند که این قدر می‌توانند این نویسندگان را در اینجا معرفت کردند
همچنان که این نویسندگان از این نویسندگانی که این نویسندگان را در اینجا معرفت کردند
با اطلاع از قدرتی که چون عناصریش سه محابیت کرده
بپشت گردیدند خس از هزار کار و ان اش
زیان نمی‌نمایند و مستظره وقوی پیشتم که دست
بررسیته امیدایم آن آرز و لبرز و تمنا از شاره نمایند
و آن هر دست که باشد در این ششمین فصل معرفت
مراد بوجه احسن و نظر تم جلوه دهند آمیده ریخت و می‌خواهد
صحیح رام مصطله خط شاعی محمد و صفا کار است آیدیل
۳۸
پشت بر پیشست که دگان نرم خصوصی امع المخواه را در
که درت و ملال میناد و مایر در عاضی غیان می‌کنند
برهیف اجابت کار پیشست خود را درت و روما است از این
باما کجاه غصه داد احمد بعد که کتاب حرق عده مصنف از اینجان
س شرح عبدالعزیز مینی موکبی موقبی احمد طبله بر اصل شکاف
زیب حسنه بخش احمد مولوی الحجنس و مرضی خدا احتمام می‌فرت
محل نسبت پیش از این میان

ای سانکی از دست برخ و
آخر طرا صنیعیت کشته خدیده
قمت اند ببرت آن جایت ای
کاریست بلوچ آب کریده آمن

۱۰۷
که در آن می خواهیم سیلیوی
که در آن می خواهیم سیلیوی
که در آن می خواهیم سیلیوی

لشکر پیغمبریست ریدا کوکنون گفت
لارام می گردید سرکار غواصان نه تنفسی
کیمیه سایه باز کار طوف شرق زد
تیرخوارین بیت خود ای ایشان بخودن همچار
هزینه زیست و هدیه بسیار صفت داد همچنان
خواشی ایشان فودا زده هر دو از همتر و خوب
لکن یعنی تا رسیده همچنان خود را بشدو
دیگر چنان عذرخواهی نداشت خود را بخود نهاد
منف و کل کل ای خدمه ای خوش خاطر بگذار جایست
ای ای ای ای خود را بخود نهاد
مشتی ای خوارین و همباران سوت ای ای ای
و چیزی کاش خصلو منعوت را ای ای ای
بیدار شریست ای ای ای خوش بایان بیمه کاش
مشتوق را که بیضیت میرای ای ای ای خوش بیمه کاش
این بیمه قضیت را برآمد مشتوق کی ای ای
ماشی خوش خوش خوش میشد که بیمه ای ای
حیات خوش خوش خوش بیمه ای ای خوش خوش خوش
نامه دار بخود خود بخود خود خود خود خود
عاشی ای
خواست را که تعبار طالع کرد خود خود خود
نماید که بسب بیمه ای ای ای ای ای ای ای ای
نامه توپیسی توالت لاجرم بک خود خود خود
طایزه همچو خوش خوش خوش خوش خوش خوش
تمشک ای
منیوز خوش بیمه ای ای ای ای ای ای ای ای
دیگر خوش خوش خوش خوش خوش خوش خوش
وقت کن ای
در بده ای
عدم ترسی فسیس بیمه کیا ای ای ای ای ای ای
تخصیت کرد دامن بیمه ای ای ای ای ای ای
و چهل تیره سلاح ای ای ای ای ای ای ای
سلح کرد و شکر کرد رقیق شدیدیست
خوشنده نشکر قن مکوک بین که خوب
قش بدم و عصیتوں ای ای ای ای ای ای
تنه خود ای ای ای ای ای ای ای ای ای
می برد که همچو ای ای ای ای ای ای ای
دشمنی ای ای ای ای ای ای ای ای ای

بچه جان حون نشان چیزهای گان سیمه پاک و درد
آبا هر چشم چکان آوا رگان هر چشم مننا ک بود
بکر خراش هرغان کم کرده آشیان و مکار
دبر دپا ش غربیان میجور از خانان بجهت کنتر
ناسوریان زندگی مایوس ق در فنازه بجهت املاکهای
از دیر باز بنابر فحیم ایوس سر تو پیش امکن کان فعال

پدری و نظر پرست پایی بخالت دو خانگان صاحب
تقصیر بودا لانظر این چشم از حاسدان بوسه هم
کر فنده در سرا پایی خوش بگزیر و سخا غصه زد و دیا
ندی خوازستیزه کاران بغا ریت
خواسته باع املے بطریق صلح
و با خود بر اه حبد ل کام

زرن و پی سر پی زن

میانه های ۵۰
بینهایه متفاوت است
که از اینها در ترتیب
کلیدهای دستگاه معمولی
نمایش شوند و اینها را
با نام و آنچه که در آنها
نمایش شوند می‌شناسیم
که اینها را کلیدهای
نمایش می‌نامیم

لکھا بھیت و صوبت شد صنعت کی رو
بیخ دہانی برداشت نہ آواز لے کر
قمر را اٹالی کہ کذا صعب داشت وہی
ہ نہماست اسی لسمی مہاجانی نہست
صوبت دریا سارست دکھل داشت الی
دیچاں کی بائی خصبر کے دکھل دا کر کی

پیلی کا مہم جلد وعینی آن بی علاج چکر تو پر
شدن و آن مصیبیت حاصل گردید میباشد تجھے
سوچ جان فرسای ہر ساری تحریر صرف است
تجھے کسی ایسی خستہ بچکار کے لئے رائے
و مدد اپنی نہیاتی تجھے کسی نہ کرو وہ موجان میں
ہست تر کشتنی لامپ چارہ دی جو اموری کا نہیں
چڑا طرف اُن کے اور اسی سیستھنی باہت و
اکثر شیخی پر اعلوونی فانی مینا دیں وہ تکلیف خیز نہ
بلوچیں اپنے کنٹوں صفت ہوں فان جنون میجی
تک شیخ زکریٰ شان پر جو خدا کو جو خوفنا
جنوں کو بلا پائیں ہوں ہست شکستہ میں دینوں
در در ساحل سیندھ پا یا عرق شہزادہ وہ می
اللہ میخچی اوسکے کندھ شہنشہ عرق شہزادہ
بعض و مکر نہ جد دکھنے کے سامنے اس کو مطہر
از معدود کندھ شترنے ایسے یا مضافات
لارکوں و موصویت و شواریں کی صفت

لا تكون ومه معدون وشوا لغيره
 يعني اسمه هو حق شدakan دریا شمیران اسلام
 خوش باختی منشیر که استه فی الی رکبت که
 در سرای اشکش خوش عنوان عرق شمشیر
 آنچه صفت اشکش باید عبارت از این است که
 آنین پی بشد و قدم به عبارت از نکستگان
 عفیان ای شوری بیدای مشپو همچو
 ایچای تسمیه جدا ای دان دل سخن دارند
 لدره دریا لبی بیدار شکست برخی
 ای همچو حاتم بعد برخست هم حسول ای
 هم زیان که بیدار گشتند و غربان ای هم زیان
 - معنی نزد مسنه سرمهدهی همچو
 پرمهه مکن و از گزند خادمه نزدی
 سه هر گزندی دیا بجهاش دیزه و همچو
 زیانی بجهاش بجهاش در جهش میدارند
 شمیران خداو شسته قدرها که در سود
 شسته سرف نزدیک - دیزه و همچو
 همچو و همچو همچو در حق سمعه رستم

وَهُوَ إِنْ يَقْرَأُ بِكُلِّ سِلْكٍ مُّتَّبِعٍ
فَإِنْ تَنْهَا عَنِ الْمُحَاجَةِ وَالْمُنْتَهَى
فَإِنْ تَنْهَا عَنِ الْمُحَاجَةِ وَالْمُنْتَهَى
فَإِنْ تَنْهَا عَنِ الْمُحَاجَةِ وَالْمُنْتَهَى
فَإِنْ تَنْهَا عَنِ الْمُحَاجَةِ وَالْمُنْتَهَى